

جریان قاعدهٔ جب در حدود، قتل و تعزیرات

عبدالوهاب روحانی

دانش پژوه دکترای فقه و حقوق

چکیده

در این پژوهش با توجه به موضع تحقیق سعی بر آن شده است که قبل از پاسخ دهی به سوال اصلی تحقیق طی یک مقدمه و پیشینه بحث ابعاد تاریخی قاعده روشن گردیده است بعد به معانی لغوی و اصطلاحی قاعده پرداخته شده است و از نظر سندی اکثراً حدیث را ضعیف دانسته اما با توجه به عمل مشهور ضعف آن را قابل جبران دانسته اگرچه نظر مخالف نیز وجود دارد مانند مرحوم خوئی (ره) که حدیث را سندا و دلالتا قابل اعتنا ندانسته، ولی اکثراً از نظر دلالت حدیث را با توجه به فتوای مشهور قابل اعتما دانسته و به آن عمل نموده چه در امور عبادی و غیر عبادی بجز از ضمانات و دیون، جاری دانسته. اکثر علماء جریان قاعده جب را در مورد موضوع تحقیق «حدود و تعزیرات» جاری دانسته بلکه پارا فراتر از آن گذاشته و شمول قاعده را در مورد قتل نفس نیز پذیرفته است، اگرچه در این دو مورد اخیر نظر مخالف نیز وجود دارد.

واژگان کلیدی: قاعده، جب، حدود، تعزیرات.

مقدمه

یکی از قواعد فقهی که در بعضی از احکام شرعی نسبت به کافر مطرح می گردد و مبنای عفو و رافت اسلامی در خصوص کافری که مسلمان می شود قرار می گیرد، «قاعده جب» می باشد، مثلاً گفته می شود: چنانچه کافر مسلمان گردد، قضای عباداتی که در حال

کفر به جا نیاورده همچون نماز و روزه، پرداخت زکاة، اجرای حدود و مجازات و اخذ دیه نسبت به تخلفات دوران کفر از اوساقت می گردد و مورد مؤاخذ واقع نمی گردد.

پیشینه و سیر تاریخی قاعده جب

وقت ما به بررسی و سیر تاریخی این حدیث می پردازیم می بینم این حدیث در موارد متعدد در جهت اسلام آوردن کفار به عنوان یک قاعده امتنانی از زبان نبی مکرم اسلام (ص) بیان شده که ما ذیلا به اهم آن موارد پرداخته ایم.

در تفسیر قمی در ذیل آیه: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا»^۱

آمده است:

این آیه در خصوص عبدالله بن ابی امیه برادر ام سلمه نازل گشته و ماجرا چنین بوده که: برادر ام سلمه، رسول خداصلی الله علیه وآله را به شدت تکذیب می کرد و از حضرت می خواست، که در صورت صحت ادعای نبوتش از زمین برای آنها چشمه آبی ایجاد نماید، تا این که بعد از فتح مکه در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اظهار اسلام کرد. پیغمبر خداصلی الله علیه وآله از وی روی برگردانید و اسلام او را نپذیرفت. عبدالله به خواهرش ام سلمه روی آورد و گفت پیامبر، اسلام همه را پذیرفته است جز من. ام سلمه خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمد و مطلب را به آن حضرت بازگو کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: برادر تو طوری مرا تکذیب کرده که هیچ کس آن گونه تکذیب نکرده است. به من گفته است به تو ایمان نمی آوریم مگر این که از زمین بر ما چشمه آبی ایجاد کنی (آیه فوق هم گویا اشاره به همین دارد) «قالت أم سلمة: بأبي أنت و أمي يا رسول الله صلى الله عليه و آله أ لم تقل: إن الإسلام يجب ما كان قبله؟ قال صلى الله عليه و آله: «نعم» فقبل رسول الله صلى الله عليه و آله إسلامه» در این حال ام

سلمه گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا شما نفرمودید «الاسلام یجب ما قبله؟» پیامبر فرمود: بلی و نهایتاً اسلام عبدالله بن ابی امیه را قبول کردن.^۲ حدیث «الاسلام یجب ما قبله» در جریان مسلمان شدن مغیره بن شعبه نیز از قول مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله در برخی از متون دینی وارد شده که به طور خلاصه چنین بوده است:

مغیره بن شعبه با گروهی از بنی مالک بعد از ورود بر مقوقس پادشاه مصر و ملاقات با ایشان، در راه بازگشت به مکه غافلگیرانه یاران خود را که مست شده بودند می کشد و با تصرف اموال آنان، به مدینه می آید و اظهار اسلام می کند و خمس اموال را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه می کند، در این حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسلام وی را می پذیرد ولی خمس اموال را قبول نمی کند و مغیره را با این بیان سرزنش می کند که: «هذا غدر ولا خیر فیہ» رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله مغیره را از جهت قصاص به وحشت می اندازد و سعی در پنهان شدن خود می کند، که در این حال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «الاسلام یجب ما قبله»

(ذکر ابن سعد فی کتابه «الطبقات الکبیر» قصة إسلام مغیره بن شعبه و غدره بر فقاءه من بنی مالک، و قتلهم و سلبهم أموالهم و فراره إلى المدینة و عرضه أموالهم علی رسول الله صلی الله علیه و آله و آباءه عن أخذه، و قال: «لا خیر فی غدر» و لکن قبل إسلامه، و قال: «الإسلام یجب ما قبله».)^۳

در خصوص مسلمان شدن ابن ابی سرح برادر عثمان آمده است (عثمان در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به خطاهای برادرش در دوران کفر وساطت و طلب

بخشش نمود که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمودند: «الاسلام یجب ما قبله»^۴ «و فی السیره الحلبیه فی المجلد الثالث صفحہ ۱۰۰ و ۱۰۱: أن عثمان لما شفع فی أخیه ابن أبی سرح قال صلی الله علیه وآله: «أما بايعته و آمنته؟» قال: بلی و لكن یذكر ما جرى منه معك من القبیح و یستحی، قال صلی الله علیه وآله: «الإسلام یجب ما قبله»^۵.

در موضوع مسلمان شدن هباربن اسود بن مطلب نیز در تاریخ ثبت است که آن شخص خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله می آید و شهادتین را جاری می کند و مسلمان می شود و طلب عفو و بخشش از پیامبر می کند که در این حال رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: «قد عفوت عنك وقد احسن الله الیک حیث هداک الی الاسلام و الاسلام یجب ما قبله»^۶.

معانی جب:

الف) جب در لغت:

«جب» در لغت به معنای قطع کردن، بریدن و یا ترک کردن می باشد،^۷ (۱) و به این جهت است وقتی گفته می شود، اسلام آنچه را در زمان کفر بوده برمی دارد.

ب) جب در اصطلاح:

در اصطلاح: بدین معنی است که اسلام اعمال دوران کافر بودن شخص را به دوران بعد از مسلمان شدن او وصل نمی کند بلکه قطع می کند و در نظر نمی گیرد و مورد امتنان و عفو و گذشت و رافت و رفق اسلامی قرار می دهد.

لذا در مجمع البحرین طریحی حدیث پیامبر اکرم (ص) را به عنوان شاهد قاعده جب قرار داده «الاسلام یجب ما قبله و التوبه تجب ما قبله»^۸

لذا معنا اصطلاحی آن از معنای لغوی آن بدور نبوده و نیست.

تبیین قاعده فوق و مسائل مربوط به آن مستلزم بحث از جهاتی است که ذیلاً عنوان می‌گردد.

ادله و مستندات قاعده جب در آیات و روایات و سیره.

مستندات قاعده جب را آیات و یکی از احادیث معروف نبوی و سیره تشکیل می‌دهد که به ترتیب مورد بحث واقع می‌شود.

الف: آیات:

آیه قرآن کریم: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ»^۹

به کسانی که کافر شدند بگو: چنانچه از مخالفت باز ایستند (و ایمان آورند) گذشته آنها بخشوده خواهد شد و اگر به اعمال سابق باز گردند سنت خداوند نسبت به گذشتگان درباره آنها جاری خواهد شد.

آیه شریفه ظاهراً بیانگر این است که خروج از کفر و گرایش به اسلام موجب غفران و خطاهای گذشته انسان می‌شود و عمومیت «ما»ی موصوله در آیه دلیل بر غفران تمام مواردی است که در حال کفر از شخص صادر شده است.^{۱۰}

صاحب حدایق، بحرانی و محقق اردبیلی از آیه برای سقوط قضای نمازهای کافر پس از اسلام آوردن استناد نموده است.^{۱۱}

فاضل مقداد با استناد به این آیه هم چنین و جوب قضا را از کافر اصلی نفی می‌کند اما مرتد باید پس از توبه، نمازهای فوت شده خود را در دوران ارتداد قضا کند^{۱۲}، لذا با توجه به این که از «مای موصوله» در آیه، عموم فهمیده می‌شود، منظور از جب، بخشیده شده تمام گناهیانی است که از شخص در حال کفر صادر شده است^{۱۳}

ب: آیه شریفه: « وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلٌ »^۴ ازدواج نکنید با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند مگر آنها که در گذشته (قبل از نزول این حکم) انجام شده است، زیرا این کار زشت و تنفر آوری است و روشی نادرست می باشد.

مطابق آیه شریفه ازدواج با نامادری (همسر پدر) ممنوع می باشد که لازمه آن این است که اگر کسی چنین کاری انجام دهد مورد مؤاخذه قرار بگیرد. ولیکن با توجه به جمله «الا ما قد سلف» که استثنا صورت گرفته است، مؤاخذه بر این عمل چنانچه قبل از مسلمان شدن شخص انجام شده باشد به جهت لطف و امتنان الهی بر شخص، برداشته می شود. این همان معنای قاعده جب است.^{۱۴}

ج: آیه کریمه: «... عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»^{۱۵} خداوند از آنچه در گذشته واقع شده عفو کرده است و هرکس تکرار کند خداوند از او انتقام می گیرد و خداوند توانا و صاحب انتقام است.

برخی گفته اند این آیه از قرآن کریم نیز بعد از الغای خصوصیت از مورد آیه (که مربوط به ممنوعیت صید در حال احرام می باشد) دلالت بر این دارد که اسلام از تخلفات و معاصی که به واسطه کفر از شخص صادر شده بعد از مسلمان شدن او می گذرد و مورد عفو و بخشش قرار می دهد.^{۱۶}

ب) روایات

برای اثبات قاعده جب به حدیث نبوی مشهور که مورد قبول عامه و خاصه با کمی تفاوت لفظی است استناد شده است: «الاسلام یجب ما قبله»^{۱۷}.

فالأصل فيه الخبر المشهور المعروف المروي عند العامة و الخاصة عن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ: «الإسلام یجب ما قبله»^{۱۸}

لذا این حدیث نبوی مورد پذیرش علمای شیعه و سنی در جهت نفی عقاب از کفار، پس از اسلام آوردن آنها می باشد و به آن استناد نموده است.

در نهایت ابن اثیر در توضیح ماده جب آمده است: ومنه الحدیث: «ان الاسلام یجب ما قبله والتوبه تجب ما قبلها» ای یقطعان ویمحوان ما کان قبلهما من الکفر والمعاصی والذنوب^{۱۹}

در مجمع البحرین طریحی شاهد بر ماده جب به عنوان حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمده است: «الاسلام یجب ما قبله والتوبه تجب ما قبلها من الکفر والمعاصی والذنوب»^{۲۰}.

همین حدیث در لسان العرب ابن منظور نیز در توضیح ماده جب ذکر گردیده است^{۲۱}. ولیکن به نظر می رسد عبارت «من الکفر والمعاصی والذنوب» که در مجمع البحرین آمده از متن حدیث نباشد و بلکه ماخوذ از تفسیر ابن اثیر در نهایت باشد که ذکر گردید زیرا اگر خود کفر هم در حدیث در متن حدیث باشد، لازم می آید منطبق با قاعده جب، اسلام خود کفر را بردارد در حالی که چنانچه در تبیین مفاد قاعده خواهد آمد. مراد از جب مواردی است که در حال کفر صورت گرفته که به اعتبار اسلام دارای عقوبت و کیفر و آثار می باشد چنانچه شخص مسلمان گردد جبران آن خواسته نمی شود و مورد مؤاخذة واقع نمی گردد.^{۲۲}

در جامع الصغیر سیوطی^{۲۳} و غوالی اللالی^{۲۴} نیز حدیث جب از قول پیامبر اکرم (ص) وارد شده است. همچنین حدیث جب در کنز العمال نیز به الفاظ مختلف از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و برخی از اصحاب نقل شده است از جمله: الاسلام یجب ما کان قبله^{۲۵} و این عبارت: «اما علمت ان الاسلام یهدم ما کان قبله و ان الهجرة تهدم ما کان قبلها و ان الحج یهدم ماکان قبله»^{۲۶}.

روایت دیگری است که مردی نزد عمر آمد گفت همسر مرا در دوران جاهلیت یک طلاق و در اسلام نیز دو طلاق داده ام حکم آن چیست؟ عمر پاسخ را به مولی امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرد که در این حالت حضرت فرمودند:

«هدم الاسلام ما كان قبله هي عندك علي واحدة»^{۲۷}.

ج- سیره:

از موارد دیگری که می توان به عنوان مستند قاعده جب ذکر کرد. سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و روش آن حضرت با کسانی است که اسلام می آوردند، چه این که رسول خدا صلی الله علیه وآله کافرانی را که مسلمان می شدند تکلیف به قضای عبادات فوت شده آنان نسبت به دوران کفر نمی کردند و همچنین آنها را موظف به پرداخت زکاة دوران قبل از اسلام نمی نمودند با این که اموالشان باقی بوده است.^{۲۸}

بررسی سند حدیث (جب)

حدیث جب در اکثر نقلها همان طور که ذکر کردیم مرسل بوده و به دلیل ارسال ضعیف شمرده شده است، از این جهت صاحب مدارک نسبت به سند حدیث مناقشه نموده و بیان داشته است: به دلیل ضعف از اعتبار ساقط است.

.... «العلامة في جملة من كتبه على أن الزكاة تسقط عن الكافر بالإسلام و إن كان النصاب موجوداً، لقوله عليه السلام: «الإسلام يجب ما قبله» و يجب التوقف في هذا الحكم، لضعف الرواية المتضمنة للسقوط سندا و متنا»^{۲۹}

و لیکن بسیاری از فقها بیان داشته اند به دلیل شهرت آن در بین اصحاب و عمل فقها معتبر بوده و ضعف آن جبران گردیده است. «و إن كان النصاب موجوداً لأن الإسلام يجب ما قبله المنجبر سناً و دلالة بعمل الأصحاب الموافق لقوله تعالى

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ» بل يمكن القطع به بملاحظة معلومية عدم أمر النبي (صلى الله عليه و آله) لأحد ممن تجدد إسلامه من أهل البادية و غيرهم بزكاة إبلهم في السنين الماضية، بل ربما كان ذلك منفرا لهم عن الإسلام، كما أنه لو كان شيء منه لذاع و شاع، كيف و الشائع عند الخواص فضلا عن العوام خلافه. فمن الغريب ما في المدارك من التوقف في هذا الحكم لضعف الخبر المزبور سنداً و متناً.^{۳۰}

حتی برخی با توجه به کثرت نقل حدیث مزبور و ذکر آن به عبارت مختلف بیان داشته اند ظاهراً حدیث از تواتر اجمالی برخوردار است.^{۳۱} بعض فرموده بخاطر شهرت این حدیث بین علمای شیعه و سنی، همین موجب وثوق و اطمینان انسان به صدور آن از پیامبر(ص) می شود که همین وثوق به صدور از ناحیه پیامبر(ص) خودش موضوع برای حجیت این حدیث است، لذا این حدیث از ناحیه سند اشکال ندارد. (و من شهره هذا الحدیث بین الفريقین، یتق الإنسان بصدوره عن النبی صلی الله علیه و آله الذی هو موضوع الحجیة، فلا إشکال فیہ من ناحیة السند).^{۳۲} بدین معنی که نسبت به صدور مضمون آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علم اجمالی حاصل می شود هر چند در ضمن داستانهای متعدد و الفاظ و عبارات مختلف نقل شده است.

صاحب عناوین نیز تصریح کرده اند که حدیث مزبور از احادیث مسلم الصدور می باشد.^{۳۳}

مرحوم خوبی(ره) استاند به حدیث جب را سنداً و دلالتاً قبول ندارد و آن را ضعیف دانسته است «و أمّا حدیث الجبّ: فهو لم یثبت من طرفنا، فلا یمكن الاستدلال به»^{۳۴}

در نتیجه حدیث از نظر سندی مشکل ندارد با توجه به شهرت عملی که بین فریقین نسبت به این حدیث و جود دارد ضعف آن جبران می گردد، و حدیث را موجب و ثوق و اطمینان و حجت قرار می دهد.

بررسی مفاد قاعده جب

در تبیین مفاد و شمول قاعده جب و این که دقیقاً چه مواردی را شامل می گردد آیا این قاعده تمامی سوابق کفار اعم ز عبادات و عقود و ایقاعات و آثار و وضعی وی پس از مسلمان شدنش را در برمی گیرد یا معیارهای در این زمینه و جود دارد که به برخی از رفتارهای او را از مفاد قاعده خارج می سازد، برای روشن شدن این مطلب نکاتی را به ترتیب ذیل یاد آور می شویم و همچنین به منظور این که موارد عدم شمول آن هم روشن شود. ابتدا، با ذکر چند نکته به بررسی مفاد قاعده می پردازیم و سپس به تفضیل موارد شمول و عدم شمول را توضیح میدهم.

بی شک قاعده جب این طور نیست که تمام مقررات اسلامی و کلیه سوابق کافر اعم از افعال و عقود و ایقاعات و آثار وضعی تمام اعمال کافر بعد از مسلمان شدنش نادیده گرفته شود.

بلکه با توجه به قیود و معیارهای زیر که به عنوان مفاد قاعده جب می توان نام برد مشخص می گردد:

اولاً: این قاعده یک حکم امتنانی بوده و جهت تشویق و ترغیب کفار در گرایش به اسلام صادر شده است و اعلام می دارد کفاری که به دلیل اعمال زشت و گناهان گذشته خود ترس این دارند که اگر مسلمان شوند در آسایش و امنیت نخواهند بود و نسبت به اعمال بد خود باز خواست می گردند مطمئن باشند که چنین نیست بلکه اگر مسلمان

شوند، مجازات، کفاره و یا قضای عباداتی که به جا نیاورده اند به کلی از ذمه آنها برداشته می شود.^{۳۵}

این حکم در واقع یک حکم الهی سیاسی است که موجب تمایل انسانها به قبول اسلام می گردد زیرا کفاری که از خواب غفلت بیدار می شوند و تمایل به پذیرش اسلام پیدا می کنند با توجه به خطاهای فراوان گذشته خود و گناهایی که مرتکب شده اند ممکن است مانع از این گردد که مسلمان شوند لذا خداوند متعال و حکیم عنایت و لطف خود را شامل حال آنها نموده و در شریعت اسلام اعلام گشته که اسلام وضعیت قبلی آنها را در نظر نگرفته و سابقه سوء افراد را مورد مؤاخذه و بازخواست قرار نمی دهد.

این حقیقت را از آیاتی که به عنوان مبانی و مستندات قاعده جب ذکر گردید^{۳۶} و همچنین از قضایایی همچون اسلام آوردن مغیره بن شعبه، هباربن اسود و عبدالله بن ابی امیه در صدر اسلام می توان به وضوح استنباط کرد که حاکی از منت گذاردن اسلام و لطف و تفضل الهی بر کسانی است که تشرف به اسلام پیدا کردند و مورد عفو و بخشش و رافت اسلامی قرار گرفتند با این که اعمال زشت آنها و گناهایی که از آنها صادر شده بود کم و کوچک نبوده است.

ثانیا: به طور خلاصه مفهوم عرفی قاعده «الاسلام یجب ما قبله» چنین دلالت دارد که هر فعل یا ترک فعل و اعتقاد و یا عدم اعتقاد و هر قولی در جاهلیت بر آن کیفری و اثری مترتب نبوده است اما در اسلام دارای آثار و کیفر می باشد مشمول قاعده خواهد بود و با مسلمان شدن اثری بر آن مترتب نخواهد گشت.^{۳۷} از این مطلب استفاده می شود که به طور کلی احکام عقلایی و یا مواردی که در تمام جوامع بشری و یا ادیان الهی بر آنها اثری بار می شود و آن اثر مخصوص آیین اسلام نیست مشمول قاعده جب واقع نمی گردد.^{۳۸}

ثالثاً: با توجه به ادله و مدارک این قاعده و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این خصوص و بویژه امتنانی بودن این حکم، بسیاری از فقها بیان داشتند محدوده شمول قاعده جب حقوق الهی است و اگر فعلی از دو جنبه حق الله و حق الناس برخوردار می باشد جنبه حق الله آن مورد شمول قاعده جب است، فرضاً اگر کفاری سرقت در حال کفر کرده باشد و قبل از بازگرداندن مال مالک، مسلمان گردد، حد سرقت از او برداشته می شود ولیکن ضمان او و اخذ مال از او برای صاحب مال باقی است.^{۳۹}

حال با توجه به مفاد قاعده جب که در سه بند فوق اشاره گردید به تفصیل موارد شمول و عدم شمول آن را بررسی می کنیم.

قلمرو و شمول قاعده جب

(۱) قلمرو قاعده جب نسبت به آثار شرک و کیفر اخروی آن:

آثار خود شرک و کیفری که به کافر نسبت داده می شود با مسلمان شدن کافر برداشته می شود و بی شک مشمول قاعده جب واقع می گردد و این طور فرض می شود که گویا شخص کافر نبوده است بنابراین عذاب اخروی هم نسبت به کفر قبل از اسلام مترتب نمی گردد، ولو شخص کافر در پایان عمرش مسلمان شود و مدت مسلمان بودنش به مراتب کمتر از دوران کافر بودنش باشد، همین که مسلمان شد ظاهر محسوب می گردد و مؤاخذه اخروی هم از این بابت ندارد و بلکه گفته می شود قدر متیقن از آیات قرآنی^{۴۰} و حدیث «الاسلام یجب ما قبله» همین است.^{۴۱}

(۲) قلمرو قاعده جب نسبت به واجبات عبادی

واجبات عبادی و حقوق الله اعم از واجبات بدنی محض مثل نماز و واجبات مالی محض همچون زکاة و واجبات مرکب از بدنی و مالی همچون حج مشمول قاعده است. «و بناء علی هذا جمیع العبادات التي فاتت منه فی حال کفره و شرکه من الصلاة و الزکاة و الخمس

و الصیام حتی الحجّ فیما إذا كان مستطیعاً حال کفره و استقرّ علیه و لم یؤدّه فصار غیر مستطیع و بعد ذلك أسلم فإذا أسلم یسقط جمیع ذلك عنه بسبب جبّ الإسلام ما قبله.^{۴۲} بنابراین چنانچه کافر (بنابر تکلیف کفار بر فروع) نمازهایی را که بر او واجب بوده و در حال کفر به جا نیاورده و حال که مسلمان شده است قضای نمازهای فوت شده او در دوران کفر ساقط و منتفی است، و نیز زکاة که بر او واجب بوده و پرداخته است بعد از اسلام زکات دوران کفر از او ساقط می شود هر چند حد نصاب از اموالی که زکات بر آن تعلق می گیرد باقی باشد.^{۴۳} و همچنین در حال کفر مستطیع برای حج باشد و سپس فقیر گردد و آن گاه مسلمان شود، انجام حج واجب شده در حال کفر از او ساقط است.^{۴۴}

بسیاری از فقها، نسبت به سقوط قضای عباداتی از قبیل نماز و روزه از شخص کافر که مسلمان می شود نسبت به دوران کفر از او به همین قاعده استناد کرده اند.^{۴۵} صاحب جواهر در باب سوم بیان داشته است: کافر اصلی هر چند نماز بر او واجب است چه این که کافر هم مکلف به فروع است ولیکن قضای آنچه در حال کفر از او فوت شده بر او واجب نیست به دلیل «الإسلام یجب ما قبله» که گذشته او به منزله عدم محسوب می شود.^{۴۶}

همچنین از سیره رسول خداصلی الله علیه وآله استفاده می شود که قضای عبادت و اخذ زکاة و امثال آن مشمول قاعده جب است، زیرا همان طور که در ادله قاعده گذشت، رسول خداصلی الله علیه وآله کافرانی را که مسلمان می شدند تکلیف به قضای عبادات فوت شده آنان در دوران کفر نمی کردند و یا این که آنها را موظف به پرداخت زکاة دوران قبل از اسلام نمی نمودند.^{۴۷} بلی در صورت که سال بعد از اسلام آوردن باشد موجب سقوط زکوات نمی گردد بلکه ادای آن بر کافر واجب است. «نعم لو كان حلول

الحول بعد إسلامه فلا یسقط و یجب علیه»^{۴۸}

آنچه ما در صدد بحث آن در این تحقیق هستیم این است که آیا قاعده جب شامد حدود و تعزیرات می شود یا نه؟ که در این قسمت به آن می پردازیم.

۳) قلمرو قاعده جب نسبت به مسؤولیت کیفری مانند حدود و

تعزیرات

اعمال و جرایمی که به خصوص در شرع اسلام برای ارتکاب آنها مجازات و کیفر تعیین شده است از قبیل زنا، سرقت و قذف، مشمول قاعده جب است، که با مسلمان شدن کافر اثری بر آن مترتب نخواهد شد.

بنابراین اگر فردی در زمان کفر مرتکب زنا و یا سرقت و امثال آن گردد عموم قاعده جب این موارد را در برمی گیرد و حدی جاری نخواهد شد، و همچنین حکم تکلیفی و آثار شرعی که برای گناهی از قبیل زنا در شرع مقدس اسلام برای زانی یا زانیه وجود دارد نسبت به کافری که مسلمان می شود؛ و چنانچه در حال کفر مرتکب زنا شده باشد برداشته می شود و لحاظ نمی گردد.^{۴۹}

مرحوم محقق بجنوردی در این خصوص آورده است: مثلاً اگر مردی در حال کفر با زن شوهرداری عمل خلاف شرع زنا را انجام داده و یا بازن مطلقه ای در ایام عده اش زنا کرده باشد، با مسلمان شدن مرد، حرمت ازدواج آن مرد با آن زن برداشته می شود و یا اگر مرد کافری با زنی زنا کند حرمت دختر یا مادر آن زن بر آن مرد با اسلام آوردن مرد کافر مرتفع می گردد و هکذا چنین مواردی در این مساله منطبق با قاعده جب برداشته می شود و الحاصل: أن مقتضى ما ذكرنا و استظهرناه في معنى الحديث أنه لو وطأ امرأة ذات بعل في حال الكفر، أو وطأها في عدتها في تلك الحال أنه ترفع حرمة نكاحها للواطئ بإسلامه. و كذا لو زنى بامرأة فحرمة بنتها و أمها ترفع بإسلامه لو كان وقوع الزنا في حال الكفر. و كذا لو أوقب غلاماً في حال الكفر ترفع حرمة نكاح أمه و أخته و بنته بإسلامه؛ كل ذلك لأن «الإسلام يجب ما

قبله». و كذلك كل ما هو موجب لحد أو تعزير إذا صدر عنه في حال الكفر فالإسلام يجب ذلك الفعل أو القول الذي كان موجبا للحد لو لم يسلم، كما إذا زنى أو لاط أو سرق أو غير ذلك من الجرائم التي توجب الحد أو التعزير...^{۵۰} بنا بر این مرحوم محقق بجنوردی به صراحت می گویند که این قاعده مسئولیت کیفری مانند حد زناى محصن که رجم است و غیر محصن و حد سرقت و لواط و غیر از این موارد را بر می دارند در حالیکه این موارد در حال کفر انجام شده باشد، همین طور حد های تعزیری رانیز بر میدارند و همچنین حرمت مادر و دختر کسی که شخص کافر در حال کفر با او زنا کرده و بعد مسلمان شده از او برداشته می شود.

آیت الله مکاریم در کتاب القواعد فقهیه می فرماید سزاوار نیست که ماشک کنم در عدم شمول این قاعده نسبت به کسی که حد از حدود الهی را مرتکب شده است مانند زنا و شرب خمر غیر از این دو مورد پس این قاعده با عث می شود کافر که مرتکب چنین جنایت حدی گردیده پس از اسلام آوردن مشمول غفران الهی واقع شود. «و لكن لا ينبغي الشك في شمولها للحدود الإلهية الجارية على من ارتكب الزنا و شرب الخمر و غيرهما من أشباههما، فإنها مشمولة للغفران».^{۵۱}

احکام جزایی که منظور از آن همان عقوبات دنیوی است که اسلام برای تنبه گنهکاران (مجرمین) آن را تشریح و مقرر نموده است، از قبیل حدود و تعزیرات، مانند حد زنا، لواط، و شرب خمر، و سرقت و مانند این موارد، و تعزیرات که در معاصی دیگر کم تر از حد وضع شده است، این موارد دارای مسئولیت جزایی محض است، از کسی بخشیده نمی شود، و حال اینکه این عقوبات از کافر به واسطه اسلام آوردن بر داشته می شود در صورت که اسباب آنرا در حال کفر مرتکب شده باشد این عقوبات همانند عقوبات اخروی قابل عفو بخشش است.

ادله این موارد به علاوه اطلاق حدیث جب اگر تمام باشد سیره نبوی(ص) می باشد

زیرا در یک مورد هم

دیده نشده است که آن حضرت بعد از مسلمان شدن کفار بر جنیبات که آنها در حال کفر مرتکب شده است حدود و تعزیرات را جاری کرده باشد، بلکه اکثر آنها مرتکب جنایات که موجب حد و تعزیر است، شده اند و این مطلب روشن است.

«الأحكام الجزائية و نعى بها العقوبات الدنيوية التي شرعها الإسلام تبيها للعصاة، من الحدود، و التعزيرات، كحد الزنا، و اللواط، و شرب الخمر، و السرقة، و نحو ذلك، و التعزيرات فى المعاصى الأخرى و هذه عقوبات صرفة ليس لأحد أن يعفو عنها، و هذه أيضا ترتفع بالإسلام لو كان الكافر ارتكب أسبابها فى حال الكفر، فيكون حالها حال العقوبات الأخرى، و يدل عليه مضافا إلى إطلاق الحديث- لو تم- السيرة النبوية صلى الله عليه و آله فإنه لم ينقل و لا فى مورد واحد أنه صلى الله عليه و آله كان يجرى الحدود و التعزيرات على الكفار بعد إسلامهم على معاصيهم الصادرة منهم حال الكفر، مع أن أكثرهم لو لا جلمهم كانوا مبتلين بالمعاصى المذكورة، و هذا واضح»^{۵۲} باتوجه به مطلب فوق قاعده جب در مورد حدود و تعزیرات نیز جاری می باشد.

کما این که آیت الله مکارم می فرماید قاعده جب عقوبات دنیوی و آخروی را شامل می شود، بلکه این قدر متیقن از شمول حدیث است، همچنین شامل تمام حدود و تعزیرات می شود، بنابر این آثار فسق از کافر بعد ایمان آوردنش برداشته می شود، و نه او حد می خورد و نه تعزیر می شود.

فنقول: اما بالنسبة إلى «العقاب الأخرى و الدنيوى» فهو مما لا شك فى شمول الجب له، ... و

كذا الحدود و التعزيرات كلها... فعلى هذا يرتفع آثار الفسق عن الكفار بعد إيمانه، و لا يضرب حدا

و لا تعزيرا.^{۵۳}

اما مرحوم خوئی(ره) در بحث زناى کافرذمی بازن مسلمان نظر مخالف دارد و می‌گوید اگر کافرذمی پیش از اسباط زنا در نزد حاکم مسلمان شود بعضی‌ها گفته‌اند حدساقط می‌شود، محقق هندی در کشف الثام این احتمال را داده است و صاحب جواهر نیز میل به این سقوط حد پیدا کرده است، با نگاه به این که اسلام یجب ماقبله، مرحوم خوئی می‌فرماید مقتضای اطلاق صحیحه عدم سقوط حد است^{۵۴} بخاطر این که زناى یهودی بازن مسلمان موجب قتل او می‌شود، اگرچه کافر ذمی بعد از تحقق زنا مسلمان شود.

«و أمّا إذا أسلم طوعاً قبل ثبوت الزنا عند الحاكم فریما يقال فيه بسقوط الحدّ، كما احتمله فی كشف اللثام و مال إليه صاحب الجواهر (ره) نظراً إلى أنّ الإسلام یجبّ ما قبله، و ربّما تشير إليه رواية جعفر بن رزق الله، فإنّ الظاهر منها أنّ عدم سقوط الحدّ إنّما كان من جهة أنّ توبه الزانی كانت بعد رؤيته البأس و الحكم علیه بالقتل.»^{۵۵}

أقول: مقتضى إطلاق الصحیحة عدم السقوط، و أنّ زنا اليهودی بالمسلمة موجب للقتل و إن أسلم بعد ذلك.

انهای که قایل به سقوط حد از کافرذمی شده است به روایت جعفر بن رزق الله استناد کرده است، مرحوم خوئی می‌گویند این روایت دلالت بر سقوط حد نمی‌کند، بلکه مجرد اشعار و اعلام است و حجیت ندارد و از نظر سند نیز ضعیف است، زیرا وثاقت جعفر بن رزق الله ثابت نشده است و در مورد او مدح هم نیامده است.

اما حدیث جب از طریق ما ثابت نشده است، و امکان استدلال به آن وجود ندارد، سقوط حدّ از کافر ذمی با اسلام آوردن در صورت که روایت معتبره در این جهت دلالت کند ثابت می‌شود، یا سیره قطعیه در این مورد اقامه گردد، روشن است که محل بحث ما چنین نیست(نه روایت معتبره و نه سیره قطعیه بر سقوط حد از کافرذمی که بازن مسلمان

زنا کرده باشد نداریم) بلکه مشهور در بین فقها و آنچه از اطلاق کلیات آنها استفاده می‌شوند عدم سقوط حد است.

و أمّا روایة جعفر بن رزق اللّٰه: فليس فيها دلالة على السقوط إذا كان إسلامه قبل الحكم عليه، و إنّما هو مجرد إشعار، فلا حجّية فيه، على أنّ الرواية ضعيفة سنداً، فإنّ جعفر بن رزق اللّٰه لم تثبت وثاقته و لم يرد فيه مدح.

و أمّا حديث الجبّ: فهو لم يثبت من طرقنا، فلا يمكن الاستدلال به، و إنّما الثابت سقوطه بالإسلام هو ما دلّت عليه الرواية المعتبرة أو ما قامت عليه السيرة القطعية، و من المعلوم أنّ محلّ الكلام ليس كذلك، بل المشهور بين الفقهاء عدم السقوط على ما هو مقتضى إطلاق كلماتهم.^{۵۶} بنا بر این مرحوم خوئی سلب حدود را به توسط قاعده جب قبول ندارد بلکه عدم اجرای حد را برای کافر پس از اسلام آوردنش مبتنی بر روایت معتبره و یا سیره قطعیه می‌داند.

ع) قلمرو قاعده جب نسبت به مسؤولیت مدنی

همان گونه که گذشت مفاد قاعده جب بیان گرموارد است که ثمرات و آثار آن از ناحیه اسلام باشد ولیکن عقود و ایقاعات و دیون و ضمانات که در حال کفر حاصل شده است این گونه نیست، بلکه آثار وضعی نسبت به قراردادهای انجام شده دارد و یا در خصوص دین و ضمان که مستلزم ایفای تعهدات از جانب کافر در قبال دیگران می‌باشد و مشمول قاعده جب نیست، لذا هیچ کدام از موارد فوق با مسلمان شدن کافر ساقط نمی‌شود بلکه به قوت خود باقی است.^{۵۷} (۴۷) زیرا همان طور که اشاره شد: (و أمّا مسألة عقود و ایقاعات و دیونه و جمیع ضماناته فی حال کفره لو کان فیها ضرر أو حرج أو ضیق أو مؤاخذه فليس من ناحية الإسلام، بل تلك الآثار كانت ثابتة عليه مع قطع النظر عن الإسلام، فهي خارجة عن مفاد الحديث بالتخصّص).^{۵۸}

بعض ها با توجه به قاعده جب که یک حدیث نبوی است و همچنین روش و بر خورد آن حضرت با کفار که در دین اسلام داخل می شدند، چنین استفاده نموده که آن ها مکلف به قضایی چیزی از حقوق الهی که در حال کفر بر آنها گذشته است، حتی حقوق بشری همچون دیون و مانند آن نیست و مسئولیت ندارند، اما حقوق مالیه مانند زکوات، و مانند آن بنابر نظر مشهور از آنها ساقط می گردد.

المستفاده من قوله صلوات الله عليه (الإسلام يجب ما قبله) و كانت معاملته (ص) مع المشركين وغيرهم من الكتابيين الذين يدخلون في دين الإسلام تشهد بذلك و لا يكلفه بقضاء شيء مما مضى من الحقوق الإلهية و لا يبقى عليه الا حقوق البشر من الديون و نحوها. اما الحقوق المالية كالزكوات و نحوها فعند المشهور تسقط.⁵⁹ با توجه به مطالب مذکور:

اولا: مفاد قاعده جب بیانگر مواردی است که آثارش از ناحیه اسلام باشد و لیکن در باب عقود و ایقاعات و اصل تعهدات چنین نیست بلکه قطع نظر از قبول اسلام و یا عدم قبول آن در بنای عقلا و شرایع دینی این حکم وجود دارد که چنانچه شخص بدهی داشته باشد یا تعهد مالی نسبت به کسی داشته باشد بایستی آن را پرداخت و ایفا نماید.

ثانیا: گفته شد قاعده جب یک حکم امتنانی است و تفضل الهی بر شخصی است که به اسلام گرایش پیدا می کند، و البته امتنان به کافر نباید طوری باشد که بر خلاف امتنان بر دیگران باشد و ایجاد ضرر و خسارت نسبت به سایرین داشته «ثانیا: قلنا إن هذا الحديث في مقام الامتنان، و الجبّ في المفروض و إن كان امتنانا على . باشد

الفاعل لكنّه خلاف الامتنان في حقّ المجنى عليه».⁶⁰

ثالثا: بیان گردید که قاعده جب عمدتا در حقوق الهی جاری می شود و حقوق مردم که مبنای آن حکم عقل یا بنای عقلا می باشد مشمول قاعده جب واقع نمی گردد، و آثار

و احکام مربوط به ایقاعات یا عقود و دیون و ضمانات از حقوق مردم است که به لحاظ موضوع و تخصص از شمول قاعده جب خارج هستند.^{۶۱}

۵) قلمرو قاعده جب نسبت به مسؤلیت کیفری مانند قصاص نفس

اما موضوع قصاص نفس قصاص نفس و دیات و موارد مشابه آن از نظر مفهوم عرفی تحت قاعده جب قرار می‌گیرد اما این مورد هم مانند برخی از تعهدات مورد تقریر شارع مقدس واقع شده است لذا خروج تخصص از قاعده جب دارد زیرا براساس قاعده جب امتنان بر جانی است اما بر مجنی علیه و اولیای دم خلاف امتنان است خصوصاً اگر مقتول مسلمان باشد و لذا قصاص و دیات مشمول قاعده نخواهد بود. همان گونه که برخی از فقها قصاص نفس و دیات را به دلیل عقلایی بودن آن مشمول قاعده جب ندانسته اند. لکن حق این است که با توجه به سیره پیامبر اکرم(ص) در جریان مسلمان شدن مغیره بن شعبه که علاوه بر گناهان دیگر مرتکب قتل هم شده بود و پیامبر فرمودن(الاسلام یجب ما قبله) اکرم(ص).^{۶۲} ممکن است با توجه به آیه شریفه «ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب»^{۶۳} همین را بگوییم که حکم قصاص حکم الهی است که بدوا عقل بشری چنین قضاوتی را ندارد بلکه به ارشاد از ناحیه شرع نیازمند است.

در این صورت مقتضای حدیث نبی مکرم اسلام(ص) فرمودند: «الاسلام یجب ما قبله» و بطور کلی قاعده جب، سقوط قصاص از کافری خواهد بود که مسلمان می شود، بویژه در مساله ثبوت دیه برعاقله که اصولاً حکم عقلی یا عقلایی نیست.

اما اگر مساله قصاص نفس و موارد مشابه آن را از مسائلی بدانیم که در شرایع دینی و بلکه جوامع بشری وجود داشته باشد و از احکام عقلایی به حساب بیاوریم. در این صورت این مورد، هم به لحاظ تخصصی و هم موضوعی از شمول قاعده جب خارج می گردد.

برخی از فقها بر همین مبنا مسأله قصاص نفس و موارد مشابه آن را همچون دیون و ضمانات مشمول قاعده حجب ندانستند.

«نعم القصاص و الدیات خارجة عن مفروض الکلام، لأنها من حقوق الناس».^{۶۴}

مرحوم بجنوردی معتقد است، اگر کافری که مسلمان می‌شود در حد مانند سرقت قطع ید نمی‌شود، یا اگر مسلمانی را کشته باشد قصاص نمی‌شود، اگر زنای محصنه انجام دهد رجم نمی‌شود یا سب النبی و خدا را کرده باشد کشته نمی‌شود همه این موارد بخاطر همان حدیث است که پیامبر اکرم (ص) فرمود «لان الاسلام يجب ما قبله»
«فلو سرق في حال الكفر لا يقطع يده، أو قتل مسلماً لا يقاد، أو زنى محصناً لا يرجم، أو سبّ

النبي صَلَّى اللهُ عليه و آله أو الله جلّ جلاله لا يقتل؛ كل ذلك لأن الإسلام يجب ما قبله.»

ولی در اخیر ایشان تغییر عقیده داده است و می‌گوید مسأله کلی نفس و موارد مشابه آن، موضوعاً از تحت قاعده حجب خارج است و آن قاعده اینها را شامل نمی‌گردد، لیکن نسبت به قضیه عفو مغیره بن شعبه و برداشته شدن دیه از کفار صدر اسلام که مسلمان می‌شدند به دلیل خاص می‌باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند «فالأولی أن يقال فی أمثال هذه الموارد التي ذكرناها أن عدم القصاص و الدية لدليل خاص، و هو قوله صَلَّى اللهُ عليه و آله «كل دم كان في الجاهلية فهو تحت قدمي هاتين».^{۶۵}

رسول گرامی اسلام در خطبه حجة الوداع فرمود: (الا و ان دم الجاهلية موضوع و اول

دم ابدۀ به دم الحارث بن عبدالمطلب و ان ربا الجاهليته موضوع و اول ربا ابدۀ به ربا عمی

العباس بن عبدالمطلب)

آگاه باشد خونهایی که در جاهلیت ریخته شده است مجازاتش بر داشته شده است و نخستین خونی که من بدان آغاز می‌کنم «وقصاص آن را از میان می‌برم» خون حارث بن عبدالمطلب (عموی من است). ربای جاهلیت برداشته شده است، و نخستین ربائی که

من بدان آغاز می کنم (مواخذه آن را بردارم) ربای عمویم عباس بن عبدالمطلب است.^{۶۶} به نظر می رسد مساله قصاص نفس هم داخل در قاعده جب است و این مورد را هم شامل می گردد.

نتیجه

هر گاه کافر مسلمان گردد تمامی اعتقادات اعمال و اقوالی که در اسلام آثاری دارد در صورتی که در مسلک قبلی کافر عقوبتی نداشته باشد با اسلام دفع می گردد اعم از اینکه امور عبادی باشد مانند صلاۀ صوم چون کافر نیز ملزم به فروع است یا مانند سایر حقوق که یا جنبه حق الهی صرف دارد مانند حد زنا یا حق الناس باشد مانند حد قذف یا هردو جنبه دارا باشد مانند حد سرقت که با قاعده جب جنبه حق الهی آن بر داشته می شود.

در نتیجه قاعده جب شامل حدود و تعزیرات می شود و آنها را از کافر پس از اسلام آوردنش بر می دارد اگرچه در این جهت نظر مخالف نیز وجود دارد. عده موضوع قصاص نفس را نیز داخل در قاعده جب دانسته است و اگرچه در این جهت نظر مخالف وجود دارد که می گویند قصاص نفس به خواطر سیره قطعیه و روایت معتبره می باشد نه قاعده مذکور.

پی نوشتها

۱- سوره اسراء، ۹۰.

۲- علی بن ابراهیم قمی، تفسر قمی، ج ۲، ص ۲۶، بیروت چاپ اول ۱۴۱۱ ه. ق. محمد باقر مجلسی بحار الانوار، ج ۲۱/ ص ۱۱۴، باب ۲۶ ح ۸، دارالکتب الاسلامیه،

تهران، ۱۳۶۳، ه. ق. بجنوردی، سید حسن موسوی، القواعد الفقهیه، ج ۱ ص ۴۸.

- ٣- بجنوردی، سید حسن مسوی، القواعد الفقهیه، ج ١ ص ٤٨. ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه، ج ٢٠ ص ١٠٩ و ١٠٩، دار احیاء کتب عربیہ، ج دوم ١٣٨٧ هـ ق. احمد بن حنبل، مسند، ج ٤، ص ١٩٩ و ٢٠٤ و ٢٠٥، دارالفکر بیروت (بی تا).
- ٤- بر هاندين حلی، السیرة الحلیه، ج ٣، ص ١٠٥ بیروت المکتب الاسلامیه (بی تا)
- ٥- بجنوردی، سید حسن مسوی، القواعد الفقهیه، ج ١ ص ٤٩.
- ٦- ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ٣، جزء ٦، ص ٢٨٠، بجنوردی، سید حسن مسوی، القواعد الفقهیه، ج ١ ص ٤٩.
- ٧- ابن اثیر، النهایه، ج ١، ص ٢٣٤، انتشارات اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم، ١٣٦٧ هـ ش؛ جبران مسعود، الرائد، ص ٤٩٨، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ دوم، ١٩٦٧ میلادی؛ طریحی، مجمع البحرین، ج ٢، ص ٢١، المکتبه المرتضویه، تهران، ١٣٦٥ هـ.
- ٨- طریحی مجمع البحرین ج ٢، ص ٢١، ابن منظور لسان العرب، ج ١، ص ٢٤٩.
- ٩- مائیده، ٩٥.
- ١٠- مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، ج ٢، ص ١٧١، انتشارات مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ دوم، قم، ١٤١١ هـ ق.
- ١١- بحرانی، شیخ یوسف الحدائق الناظره، ج ١١، ص ١٦٦. محقق اردبیلی، مجمع الفائده، ج ٢، ص ٢٠٦.
- ١٢- فاضل مقداد، کنزالعرفان، ج ١، ص ١٦٦.
- ١٣- مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، ج ٢، ص ١٧١.
- ١٤- سید محمد کاظم مصطفوی، القواعد، ص ٣٨، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، قم، ١٤١٢ هـ ق.
- ١٥- مائیده، ٩٥.
- ١٦- مصطفوی، کاظم، القواعد، ص ٣٨.
- ١٧- مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ج ٤٠، ص ٢٢٠، احمد بن حنبل، مسند، ج ٤، ص ١٩٩ و ٢٠٤ و ٢٠٥.
- ١٨- بجنوردی، سید حسن مسوی، القواعد الفقهیه، ج ١ ص ٤٨ انتشارات الهادی، قم، ج اول، ١٤١٩ هـ ق.
- ١٩- ابن اثیر، النهایه، ج ١، ص ٢٤٣ ج چهارم، قم، ١٣٦٧ هـ ش.
- ٢٠- فخر الدین، طریحی، مجمع البحرین، ج ٢، ص ٢١.
- ٢١- ابن منظور لسان العرب، ج ١ ص ٢٤٩. منتشر ادب الحوزه، قم، سال ١٤٠٥ هـ ق.
- ٢٢- بجنوردی، سید حسن مسوی، القواعد الفقهیه، ج ١ ص ٤٨ انتشارات الهادی، قم، ج اول، ١٤١٩ هـ ق. حسینعلی، منتظری، الزکات، ج ١، ص ١٣٨ نشر المركز العالمی للدراسات الاسلامیه، ج دوم، قم، ١٤٠٩ هـ ق.
- ٢٣- سیوطی، الجامع الصغیر، ج ١، ص ١٦٠، حرف الف، المطبعه المیمینیه، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- ٢٤- ابن ابی جمهور، غوالی اللکلی، ج ٢ ص ٥٤، ح ١٤٥ و ٢٢٤ ح ٣٨، قم مطبعه سید الشهداء، ١٤٠٣ هـ ق.
- ٢٥- متقی هندی، کنزالعمال، ج ١/٦٦، ح ٢٤٣، مؤسسه الرساله، بیروت، ١٤١٣ هـ ق.
- ٢٦- همان منبع، ج ٢٢٧.
- ٢٧- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ٢٣٠/٤٠، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ١٤٠٣ هـ ق، بجنوردی، سید حسن مسوی، القواعد الفقهیه، ج ١ ص ٤٨. «و روی فی البحار فی ذکر قضایا امیر المؤمنین علیه السلام آتہ جاء رجل إلى عمر بن الخطاب فقال: إنی طلقت امرأتی فی الشرك تطليقة، و فی الإسلام تطليقتین فما ترى؟ فسکت

عمر، فقال له الرجل: ما تقول؟ قال: كما أنت حَتَّى يجيء علي بن أبي طالب، فجاء علي عليه السلام فقال: قصّ عليه قصّتك، فقصّ عليه القصة فقال علي عليه السلام: «هدم الإسلام ما كان قبله هي عندك على واحدة»

٢٨. فاضل لنكراني، القواعد الفقهية، ج ١ ص ٢٦١، چاپ خانه مهر، چاپ اول، قم ١٤١٦ هـ ق؛ سيد محمد كاظم مصطفوي، القواعد، ص ٣٨؛ مكارم شيرازي، القواعد الفقهية، ج ٢، ص ١٨١، چاپ دوم، قم، ١٤١١ هـ ق.

٢٩. محمد بن علي موسوي عاملي، مدارك الاحكام، ج ٥، ص ٤٢، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، قم، ١٤١١ هـ ق.

٣٠. نجفي، جواهر الكلام، ج ٦٢/١٥، داراحياء التراث العربي، چاپ هفتم، بيروت، حاج آقا رضا همداني، كتاب الزكاة (از مصباح الفقيه)، ص ١٧، انتشارات مصطفوي؛ قم، سيد محسن حكيم، مستمسك العروة، ج ٥٢/٧، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، قم، ١٤٠٤ هـ ق.

٣١. حسينعلي منتظري، الزكاة، ج ١ ص ١٣٩.

٣٢. بجنوردی، سيد حسن مسوي، القواعد الفقهية، ج ١ ص ٤٩.

٣٣. مير فتح مرعشي، عناوين الاصول / ٣٣٧، چاپ سنگي (به خط آقا محمدرضا اصفهاني) تبريز، ١٢٧٤ هـ ق.

٣٤. خويي مباني تكمله، ج ١، ص ٢٣٥.

٣٥. موسوي بجنوردی، القواعد الفقهية، ج ١، ص ٤٣؛ فاضل لنكراني، القواعد الفقهية، ج ١ ص ٢٦١؛ سيد محمد كاظم مصطفوي، القواعد ص ٣٧.

٣٦. انفال / ٣٨، ٨ نساء / ٢٢/٤، مانده ٩٥/٥.

٣٧. موسوي بجنوردی، القواعد الفقهية، ج ١، ص ٤٩، نشر الهادي چاپ اول، ١٤١٩ هـ ق. (فما هو الظاهر المتفاهم العرفي من هذه الجملة هو أنّ ما صدر عن الكافر في حال كفره من قول أو فعل بل ما كان له من اعتقاد يترتب على ذلك الفعل أو القول أو الاعتقاد ضرر أو عقوبة عليه، بحيث يكون ذلك الضرر من آثار ما ذكر في الإسلام لا في حال الكفر، فالإسلام يقطع بقاء ذلك الفعل أو القول أو الاعتقاد، و يجعله كالعدم و بلا أثر. فباب الضمانات و الديون في حال الكفر خارج عن مفاد الحديث: لأنّ تلك الأمور ثابتة في حال الكفر، و ليست من الآثار التي تثبت في حال الإسلام لتلك الأمور دون حال الكفر).

٣٨. حسينعلي منتظري، الزكاة، ج ١، ص ١٤٣.

٣٩. سيد محمد كاظم مصطفوي، القواعد، ص ٣٧.

٤٠. انفال / ٣٨، ٨ نساء / ٢٢/٤؛ مانده ٩٥/٥.

٤١. مكارم شيرازي، القواعد الفقهية، ج ٢، ص ١٧٩؛ فاضل لنكراني، القواعد الفقهية، ج ١، ص ٢٦٣.

٤٢. موسوي بجنوردی، القواعد الفقهية، ج ١، ص ٥٢ و ٥٣، نشر الهادي چاپ اول، ١٤١٩ هـ ق؛ مير فتح مرعشي، عناوين الاصول، ص ٣٣٧.

٤٣. محمد حسن نجفي، جواهر الكلام، ج ١٧، ص ٢١٠.

٤٤. فاضل لنكراني، القواعد الفقهية، ج ١، ص ٢٦٣.

٤٥. فاضل مفاد، كنز العرفان، ج ١، ص ١٦٦، مكتبة المرتضوية، تهران، ١٣٤٣ هـ. ش.

٤٦. نجفي، محمد حسن، جواهر الكلام، ج ١٧، ص ٢١٠.

٤٧. مصطفوي، القواعد، ص ٣٨؛ موسوي بجنوردی، القواعد الفقهية، ج ١، ص ٥١.

٤٨. بجنوردی، همان ص ٥١.

٤٩. فاضل لنكراني، القواعد الفقهية، ج ١، ص ٢٦٣. موسوي بجنوردی، القواعد الفقهية، ج ١، ص ٥٠.

۵۰. موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۵۱
۵۱. مکارم، القواعد الفقهیه، ج ۲، ص ۱۷۳.
۵۲. خلخالی، سید محمد مهدی موسوی، فقه الشیعۀ - کتاب الخمس و الأفعال، ج ۱، ص، ۱۷۱، دار البشیر، قم، اول، ۱۴۲۷ هـ.ق.
۵۳. شیرازی، ناصر مکارم، القواعد الفقهیه، ج ۲، صص ۱۷۸ و ۱۷۹، نشر، مدرسه امام امیر المؤمنین - علیه السلام، قم، ج سوم، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۵۴. خویی مبنای تکمله، ج ۱، ص ۲۳۴، «و تدلُّ علی ذلك صحیحۀ حنان بن سدید عن أبی عبد الله (عليه السلام)، قال: سألته عن يهودی فجر بمسلمة «قال: يقتل» و الصحیحۀ و إن كان موردها اليهودی إلیاً أن المتفاهم منها عرفاً مطلق من لا يجوز قتله من الكفار فی نفسه، يهودياً كان أم نصرانياً.
۵۵. خویی مبنای تکمله، ج ۱، ص ۲۳۵.
۵۶. خویی همان، ص ۲۳۵.
۵۷. حاج آقا رضا همدانی، مصباح الفقیه، کتاب الزکاة ص ۰۷ چاپ افست، کتابفروشی مصطفوی، قم، مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه، ج ۲ ص ۱۸۴
۵۸. همان بجنوردی، ص ۵۲.
۵۹. نجفی، کاشف الغطاء، محمد حسین بن علی، تحریر المجلد، ج ۱ ص ۹۳، المكتبة المرتضوية، نجف اشرف، ج اول، ۱۳۵۹ هـ.ق
۶۰. موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۵۴.
۶۱. همان صص ۴۹.
۶۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۲۰، صص ۹ و ۱۰.
۶۳. بقره ۱۷۹.
۶۴. خلخالی، سید محمد مهدی موسوی، فقه الشیعۀ - کتاب الخمس و الأفعال، ج ۱، ص، ۱۷۱، دار البشیر، قم، اول، ۱۴۲۷ هـ.ق.
۶۵. همان بجنوردی، ص ۵۲.
۶۶. دکتر عادل ساریخانی، حقوق جزای عمومی اسلام، ص ۵۳

